

دکتر جلیل امیر پور دریانی
(واحد شستر)

اخلاص در نهج البلاغه و پاره ای از متون ادبی - عرفانی فارسی

چکیده:

موضوع این مقاله اخلاص در نهج البلاغه و پاره ای از متون ادبی - عرفانی می‌باشد و پس از مطالعه در کتابهای: کشف المحجوب هجویری . تذکره الاولیای عطار، بوستان سعدی، چهار دفتر اول مثنوی و مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه عزالدین محمود کاشانی، خوشبختانه نتایجی که حاصل شد بیانگر استفاده وسیع بوجود آورندگان این آثار کم نظیر، از دریای بیکران نهج البلاغه در حدی گسترده بود و ظاهر شد که آن غواصان ماهر از این دریای ناپیدا کرانه گوهرها صید کرده و در آثار خود نشانده اند و از کلام درر بار امام اول بهره ها برده اند این استفاده در مواردی ترجمه سخنان آن امام بزرگوار است و در مراحل نیز آثار خود را با مفهوم و مضمون کلام امام جاودانه ساخته و در عباراتی هم مصداق کلام شیر خدا را در عبارات و اشعار خود باز تابانده اند.

کلید واژه‌ها:

اخلاص، نهج البلاغه، کشف المحجوب، ذوالنون - طبقات الصوفیه

مقدمه

«اخلاص ، خالص کردن ، ویژه کردن ، دوستی خالص داشتن ، خلوص نیست داشتن، عقیده پاک داشتن ، ارادت صادق داشتن.»¹

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . بگوای پیغمبر نماز و طاعت و کلیه اعمال و زندگی و مرگ من همه برای خداست که پروردگار جهانهاست.»²

رسول اکرم (ص):

«الدُّنْيَا حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الْآخِرَةِ وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ الدُّنْيَا وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ حَرَامٌ عَلَىٰ أَهْلِ اللَّهِ . دنیا بر اهل آخرت حرام است و آخرت بر اهل دنیا حرام است و دنیا و آخرت بر اهل خدا حرام است.»³

همچویری درباره «اخلاص» و توجه به خدا سخن ها دارد و در موارد متعدد از اثر پرمحتوایش کسانی را می ستاید که نه تعلقی به دنیا دارند و نه وابستگی به آخرت بلکه دلباخته خدا هستند. فقط خدا از آن جمله می فرماید: «و رسول گفت صلعم الفقر عزٌّ لاهله پس چیزی که اهل را عززی بود مرناهل را ذل بود و عزش آنست کی فقیر محفوظ الجوارح بود از زلل و محفوظ المال از خلل نه برتنش معصیت و زلت رود و نه برحالش خلل و آفت صورت گیرد از آنچه ظاهرش مستغرق نعم ظاهره بود و باطنش منبع نعم باطنه تا نفسش روحانی بود و دلش ربّانی خلق را بدو حواله نماند و آدم را بدو نسبت نه تا از حواله خلق و نسبت آدم فقیر بود بملک این عالم غنی نکردد اندرین عالم و بملک آن عالم غنی

نکردد اندر آن عالم و کونین اندر پله ترازوی فقرش بپر پشه نسنجد و یک نفس
وی اندر دو عالم نکنجد.^۴

و نیز می نویسد: «و خدمت حق جل جلاله آنکاه تواند کرد که همه حظهاء خویش
از دنیا و عقبی منقطع تواند کرد و مطلق مر حق سبحانه و تعالی را پرستش کرد از برای وی
که تابنده مر حق را برای کفارت کناه و یافت درجات عبادت می کند نه ویرامی پرستد.»^۵
و سرگذشت فرزدق شاعر را اینگونه توصیف می کند:

«و اندر حکایاتست کی هشام بن عبد الملک بن مروان سالی بحج آمد خانه را طواف می
کرد خواست تاحجر بیوسد از زحمت خلق راه نیافت آنکاه بر منبر شد و خطبه کرد آنکاه
زین العابدین علی بن الحسین رض بمسجد اندر آمد با روی مقمر و خدی منور و جامه معطر
و ابتدای طواف کرد چون بنزدیک حجر فرار رسید مردمان مر تعظیم و را حجر خالی
کردند مر آنرا بیوسید مردی از اهل شام چون آن هیئت بدید با هشام گفت یا امیر المؤمنین
ترا بحجر راه ندادند که امیری آن جوان خو بروی که بود بیامد مردبان جمله از حجر در
رمیدند و جای خالی کردند هشام گفت من و را شناسم و مرادش آن بود تا اهل شام مرو را
شناسند فرزدق شاعر آنجا استاده بود گفت من او را شناسم گفتند آن کیست یا با فراس ما
را خیرده مهیب جوانی دیدیم ویرا فرزدق گفت شما کوش دارید تا بارتجال صفت نسبت
وی کنم شعر:

والحِلُّ یعرفه والبیت والحرَم

هذا الذی تعرف البطحاء وطائفة

هذا ابن خیر عباده کلهم هذا التقی النقی الظاهر العلم

هذا ابن فاطمة الزهراء و یحکم وابن الرضی علی خیرکم قدم

و مانند این در مدح وی بی‌تی چند بگفت. و ویرا و اهل بیت پیغمبر را عم بستود هشام باوی خشم گرفت و بفرمود تا ویرا بعسغان حبس کردند و آن جائست میان مکه و مدینه.

این خیر چنانک بود بعینه بدو نقل کردند بفرمود تا دوازده هزار درم بدو بردند گفت ورا بگوئید یا با فراس ما را معذور دار کی ما ممتحنانیم و بیش از این چیزی معلوم نداشتیم کی بتو فرستادیمی فرزددق آن سیم باز فرستاد وگفت یا پسر پیغامبر خدای من از برای سیم اشعار بسیار گفته بودم اندران مدایح دروغ آورده من این ابیات مرکفارت بعضی از انرا گفتم از برای خدای و دوستی رسول و فرزندان وی را چون پیغام بزین العابدین بردند گفت باز کردید و سیم باز برید و بگوئید یا با فراس اگر ما را دوست داری مپسند کی ما باز کردیم بدان چیزی کی بداده باشیم و از ملک خود بیرون کرده و آنکاه فرزددق آن سیم بستد و بپذیرفت.^۶

یا به نقل از حسن بصری می گویند:

« صبر من اندر بلا و یا اندر طاعت ناطقت بترس من از آتش دوزخ و این عین جزع بود و زهد من اندر دنیا رغبت است با آخرت و این عین رغبت بود. بخ بخ آنکه نصیب خود را میانه برگیرد تا صبرش مرحق را بود جل جلاله خاص نه ورا از خوف دوزخ و زهدش مرحن را بود عم نواله مطلق نه رسیدن بیهشت و این علامت صحت اخلاص است.^۷»

و به نقل از ذوالنون این واقعه را بیان می کند:

« و از وی می آید که گفت از بیت المقدس می امدم بقصد مصر اندر راه شخصی دیدم از دور با هیبت کی می امد اندر دل خود تقاضایی یافتم که از این کس سؤالی بکنم چون نزدیک من آمد پیر زنی را دیدم با عکازة اندر دست و جبهه پشمین پوشیده گفتم من این قالت من الله قلت الی ابن قالت الی الله از کجا می ائی گفت از نزد خدای گفتم کجا خواهی رفت گفت بسوی خدا با من دینار کانه بود بر آوردم کی بدو دهم دست اندر روی من بجنبانید وگفت ای ذوالنون این صورت که تو را بر من بستست از رکیکی عقل توست من کار از برای خدا کنم و از دون وی چیزی نستانم چنانک نپرستم جز ویرا نستانم جز از وی.»^۱

و از این موارد بسیار است که ذکر همه آنها ، موجب تفصیل مطلب خواهد شد مثلاً

از ابو العباس می نویسد:

« توحید آن بود که دون حق را بر دلت خطر نبود و خاطر مخلوقات را بر سرت کدر نباشد مر صفو معاملت را کدر نباشد از انج اندیشه غیر از اثبات ایشان باشد و چون غیر ثابت شد حکم توحید ساقط گشت.»^۲

بحث و بررسی:

همه این اقوال و احوال بر گرفته از مقال مولای متقیان است که در جای جای نهج البلاغه می درخشد و اینک نمونه های از آن عرضه می شود: در صفحه ۴۰۰ نهج البلاغه چنین می خوانیم: « ان قوماً عبَدوا الله مردمی خدا را به امید بخشش پرستیدند این پرستش بازرگانان است و گروهی از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بندگان است

و گروهی وی را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.¹⁰

همه این موارد رنگ و بوی این کلام مولای متعالی را دارند و سخنان حسن بصری که از صفحه ۱۰۴ نقل شده تقریباً ترجمه این عبارت است.

و یا برگرفته از این عبارت :

« از آن که دوری کند بخاطر بی رغبتی به دنیاست و بدان که نزدیک شود از روی نرمی است و آمرزگاری نه دوری گزیدنش از روی خویشتن بینی است و بزرگی فروختن و نه نزدیکی وی به مکر است و فریفتن.»¹¹

این مفهوم در عبارات فرزندق و نیز بیانات شخصی که ذوالنون وی را ملاقات کرده و در صدد اعانت برآمده و سخنان ابوالعباس سیاری، ساری و جاری است.

عطار در تذکره الاولیا از جمله در صفحات : ۸۱، ۸۳، ۱۷۶، ۴۵۷، ۵۶۶، ۶۲۰، ۶۲۴، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۱، ۷۰۴، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۲، ۷۵۸، ۷۸۸، ۷۹۱ و ۸۰۸. در مورد اخلاص، داد سخن می دهد.

عبارتی در شرح حال شبلی می نویسد :

«شبلی را گفتند : دنیا برای اشغال است و آخرت برای احوال پس راحت کی خواهد بود؟ گفت: دست از اشغال این بدار تا نجات یابی از احوال آن گفتند ما را خبر گویی از توجیه مجرد برزبان حقّ مفرد گفت: و یحک هر که از توحید خبر دهد به عبارت ملحد بود و هر که اشارت کند بدو ثنوی و هر که اشارت کند که نزدیک است دور بود و هر که از او خاموش بود جاهل بود و هر که پندارد که بدو رسیده بی حاصل بود و هر که از خویشتن

وجد نماید او گم کرده است و هر که تمیز کند به وهم و آن را ادراک کند به عقل اندر
 تمامتر معنیها - که آنهمه به شما داده است و بر شما زده است - محدث و مصنوع است چون
 شما.¹²

بیان شبلی حاوی سخنان علی بن ایطالب علیه السلام است به شرح ذیل :

(الف) «وَمَنْ أَسَارَ إِلَيْهِ حَدَّةٌ وَمِنْ حَدَّةٍ عَدَّةٌ»¹³

(ب) «لَمْ يُطَلِّعِ الْعُقُولَ عَلَى تَحْدِيدِ صِفَتِهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الْمُشْبِهُونَ». خرد ها را بر
 چگونگی صفات خود آگاه نساخته... از آنچه مشبهان درباره او گویند میراست.¹⁴

(ج) «لَا تَفْعُ الْأَوْهَامُ لَهُ عَلَى صِفَةٍ. نَه بِنْدَارَهَا بَرَايِ اَوْ صِفَتِي دَانْد»¹⁵

و همو گوید :

« هر که ترک حرام کند از دوزخ نجات یابد و هر که ترک شبهت کند به بهشت رسد
 و هر که ترک زیادتی کند بخدا می رسد.»¹⁶

و :

« واگر توبه از بیم دوزخ یا امید بهشت می کنی بی همتی است توبه بر آن کن که خدایت
 دوست دارد اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ»¹⁷

و بسیاری عبارات دیگر که منشاء و منبع اصلی آنها - هر چند به نظر می رسد کشف

المحجوب یا طبقات الصوفیه باشد - کلمات گوهر بار و بیانات بی مثال امیر مؤمنان :

حضرت علی علیه السلام است از جمله :

الف) «عَظَمَ الخَالِقُ فِي أَنفُسِهِمْ وَصَغُرَ مَادُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ . آفریدگار در اندیشه آنان بزرگ بود. پس هرچه جز اوست در دیده هاشان خرد نمود.»¹⁸

ب) «إِنَّ مِنْ حَقِّ مَنْ عَظَّمَ جَلَالَ اللَّهِ فِي نَفْسِهِ وَجَلَّ مَوْضِعُهُ مِنْ قَلْبِهِ أَنْ يَصَغُرَ عِنْدَهُ لِعِظَمِ ذَلِكَ كُلِّ مَا سِوَاهُ . کسی که جلال خدا در دیده جان او بزرگ آید و منزلتش در دل او سترگ سزاست که به خاطر این بزرگی هرچه جز خداست نزد او خرد نماید.»¹⁹

ج) «إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتَلَّكَ عِبَادَةُ التُّجَّارِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتَلَّكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ.»²⁰ ترجمه اش پیشتر گذشت. اما دریاب اخلاص ، سخنان عارفانه بسیار و کلمات زیاد و پرشمار از دلدادگان عالم ایمان و پویندگان طریق عرفان به رشته تحریر کشیده که از آن جملات عباراتی بعنوان مشتی از خروار و ذره ای از بسیار ذکر می شود:

«نقل است که جماعتی از بزرگان پیش رابعه رفتند . رابعه از یکی پرسید که تو خدای را برای چه پرستی؟ گفت: هفت طبقه دوزخ عظمتی دارد و همه را بر او گذر باید کرد تا کام از بیم و هراس او. دیگری گفت: درجات بهشت منزلتی نیکو دارد بسی آسایش در آنجا موجود است. رابعه گفت: بد بنده بی بود که خداوند را از بیم عبادت کند یا به طمع مزد پرستد. پس ایشان گفتند: تو چرا می پرستی خدای را تو را طمع نیست. گفت: الجار ثم الدار ما را این تمام نبود کی دستوری داده اند که او را پرستیم که اگر بهشت و دوزخ نبودی او را طاعت نایستی کردا استحقاق آن نداشت که بی واسطه او را عبادت کنند.»²¹

وهمین مضمون را در لباسی دیگر بر پیکر جملات شبلی می پوشانند و می گوید:

« ویک روز چویی در دست داشت هر دوسر آتش در گرفته گفتند: چه خواهی کرد؟ گفت می روم تا به یک سر این دوزخ را بسوزم و به یک سر بهشت را تا خلق را پروای خدا پدید آید.»²²

از ابو سعید خراز نقل می کند:

« وگفت شبی رسول را - علیه الصلوه والسلام - به خواب دیدم فرمود که مرا دوست داری گفتم معذور فرمای که دوستی خدای - تعالی - مرا از دوستی تو مشغول کرده است گفت هر که خدای را دوست دارد مرا دوست داشته بود.»²³ که بیشتر این مضمون را از زبان اویس قرنی و رابعه عدویه، بازگو کرده بود، در احوال ابوبکر کتانی می آورد:

« نقل است که مریدی از آن او در حال نزع بود چشم باز کرد و در کعبه نگریست اشتری برسد و لگدی زد و چشمش بیرون انداخت در حال بر شیخ ندا کردند که در این حالت غیبی و مکاشفات حقیقی که بدو فرو آمد او به کعبه نگریست ادبش کردند در حضور رب البیت نظاره بیت کردن روا نبود.»²⁴ و از حلاج چنین می گوید: « پرسیدند که طریق به خدا چگونه است گفت دو قدم است و رسیدنی یک قدم از دنیا برگیر و یک قدم از عقبی و اینک رسیدی به مولی.»²⁵ و از مناجات شبلی می نویسد:

« نقل است که یک روز در مناجات می گفت: بار خدایا دنیا و آخرت در کار من

کن تا از دنیا لقمه ای سازم و در دهان سگی نهم و از آخرت لقمه ای سازم و در دهان
بهودی نهم هر دو حجابند از مقصود.»²⁶

و از ابو العباس قصاب نقل می کند:

« پادشاه عالم را بندگان آنند که دنیا وزینت دنیا به خلق رها کرده اند و سرای آخرت و بهشت به مطیعان گذاشته و ایشان با خداوند فرار گرفته و گویند ما را خود نه این بس بود که رقم عبودیت از درگاه ربوبیت برجان ما کشیده اند که ما چیز دیگر طلبیم.»²⁷

و مجلس سخنرانی ابو علی دقاق را چنین توصیف می کند:

« و هنوز حکایت مجلس او کنند که آن روز چون بر منبر شد اشارت به جانب راست کرد و گفت: الله اکبرُ پس روی به مقابله کرد و گفت رضوانُ من الله اکبرُ پس اشارت به جانب چپ کرد و گفت والله خیر و ابقی خلق به یک بار بر هم آمدند و غریو بر خاست تا چندین جنازه برگرفتند استاد در میان آن مشغله ها از منبر فرود آمده بود. بعد از آن او را طلب کردند نیافتند.»²⁸

و باز می گوید:

« نقل است که او را سی سال کنیزکی در خانه بود که روی او تمام ندیده بود روزی کنیزک را گفت: ای مستوره کنیزک مرا آواز ده. گفت. من کنیزک توام حییب گفت: درین سی سال مرا زهره نبود که به غیر از او در کسی نگاه کنم به تونیز از آن نپرداختم. نقل است که در گوشه یی نشسته بود می گفت: هرکس را با تو خوش نیست هرگز خوش مباد هر که را چشم به تو روشن نیست چشمش روشن مباد و هر که را با تو انس نیست هرگز انس مباد.»²⁹

و نیز از قول یحیی معاذ چنین می نویسد:

« یحیی گفت بحق عزت خدای که از فتوحی که تو را دوش بوده است مرا نصیبی کن » و
بایزید جواب او را اینگونه می دهد: « شیخ گفت ، اگر صفوت آدم و قدس جبرئیل و خلّت
ابراهیم و شوق موسی و طهارت عیسی و محبت محمد - علیهم الصلوه والسلام - به تو دهند
زینهارا که راضی نشوی که ماوراء این کارهاست صاحب همت باش و سر به هیچ فرومآر
که به هرچه فرو آیی بدان معجوب گردی.»³⁰

مستند این بیانات در بخش های بعدی همین مبحث ذکر می گردد.

سعدی در موارد بسیاری از بوستان نیز در صفحات :

۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۸، و نیز ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۸،

۳۱۶، ۳۳۱، ۳۳۳ و ۳۴۰ درباره اعمال کسانی که خدا را بالاترین هدف خود می دانند قلم

فرسای کرده اینک نمونه هایی ذکر می کنیم :

درباره «رضوان من الله اکبر» که مفهوم این کلام قرآنی در جای جای زندگی

و اعمال و اقوال مولا جاری است و بارها و بارها آن را در کلام خود تکرار نموده و سعدی نیز

با قلم سحر آفرین و زبان شیرین خود سخن ها دارد از جمله:

اگر زخم بینند و گرم رهمش

خوشا وقت شوریدگان غمش

بامیدش اندر گدایی صبور

گدایانی از پادشاهی نفور

وگر تلخ بینند دم در کشند

دمادم شراب الم در کشند

سلحدار خسارست با شاه گل

بلای خمار است در عیش مل

نه تلخست صبری که بر باد اوست
که تلخی شکر باشد از دست دوست
سلامت کشانند مستان یار
سیکتر برد اشتر مست بار
اسیرش نخواهد رهایی ز بند
شکارش نجوید خلاص از کمند
سلاطین عزلت گدایان حی
منازل شناسان گم کرده پی
بسروقتشان خلق ره کی برند
که چون آب حیوان بظلمت درند^{۳۱}

و نیز:

یکی پیش شوریده حالی نبشت
که دوزخ تمنا کنی یا بهشت
بگفتا مه‌رس از من این ماجرا
پسندیدم آنچه او پسندد مرا^{۳۲}
وباز داستان کسی را می گوید که «خرده بر شاه غزنین گرفته» که ایاز حسنی ندارد
و گل بی رنگ و بویی بیش نیست و این سخن بگوش محمود رسیده و موجب رنجش او می
شود و می گوید:

که عشق من ای خواجه بر خوی اوست
نه بر قد و بالای نیکوی اوست
شنیدم که در تنگنایی شتر
بیفشاد و شکست صندوق در
بیغما ملک آستین برفشانند
وز آنجا بتعجیل مرکب براند
سواران پی درو مرجان شدند
ز سلطان بیغما پریشان شدند
نماند از و شافان گرد نفرز
کسی در قفای ملک جز ایاز
نگه کرد کای دلبر پیچ پیچ
زیغماچه آورده ای؟ گفت هیچ
من اندر قفای تو می تاختم
ز خدمت به نعمت نپرداختم

گرت قربتی هست در بارگاه
 بخلمت مشو غافل از پادشاه
 خلاف طریقت بود کاولیسا
 تمنا کنند از خدا جز خدا
 گر از دوست چشمت بر احسان اوست
 تو در بند خویشی نه در بند دوست³³

وباز:

ره عقل جز پیچ در پیچ نیست
 بر عارفان جر خدا هیچ نیست
 که هامون و دریا و کوه و فلک
 پری و آدمیزاد و دیو و ملک
 همه هر چه هستند از آن کمترند
 که با هستیش نام هستی برند³⁴

این ابیات و صدها بیت دیگر که مانند ستاره در آسمان بوستان می درخشند، اگرچه اکثراً برگرفته از داستان های پیش از زمان سعدی است که: «با حله تنیده زدل و بافته ز جان» فکر سعی به این رنگ فشنگ ترسیم شده ولی در حقیقت جلوه های مختلف سخنان مولای متقیان، حضرت علی علیه السلام هستند که نمونه های آن در مباحث مشابه کتابهای قبلی، ارائه شد و اینکه ترجمه مواردی متفاوت با آن شواهد در معرض دید خواننده محترم قرار میگیرد: و این مثالها برای عبارات عطار در تذکره الاولیا نیز شهادت می دهد.

الف) «اما خدا سبجان خواست تا پیامبران او را فرمانبردار بودن و کتابهای او را باور نمودن و به درگاه او فروتنی کردن و فرمان او را به خواری گردن نهادن و پیشانی طاعت به درگاه او سودن و کارهایی باشد خاص او- که از دل خیزد- و چیزی با آن نیامزد.»³⁵

ب) «وَقَطَعَهُمُ الْإِيقَانُ بِهٖ إِلَهِي الْوَلَهٗ إِلَيْهِ... و یقین بدو چنان آنان را از جز خدا بریده که شیفته اویند، تنها آنچه نزد اوست می خواهند و از دیگری نمی جویند شیرینی معرفت و را

چشیده اند و جام مالا مال از محبت او را نوشیده اند بیم پروردگار در دل انسان ریشه
دوانیده.³⁶

مولانا نیز، در مثنوی در صفحات: ۴۴، ۱۳۹، ۱۶۹، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۷۱، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۵، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۳۱، ۴۱۵، ۴۸۲ و ۶۶۳ دربارۀ
اخلاص پیامها دارد. که اینک نمونه هایی هر چند به اختصار معروض می گردد باشد که
مقبول افتد:

جمله معشوقست عاشق پرده زنده معشوقت و عاشق مرده
من چگونه هوش دارم پیش و پس چون نباشد نور یارم پیش و پس³⁷
این ابیات شبیه این کلام مولاست:

سُبْحَانَكَ مَا اعْظَمَ مَا نَرَى مِنْ خَلْقِكَ وَ مَا اصْغَرَ عَظِيمَتَهُ مِنْ جَنْبِ قُدْرَتِكَ... پاک خدا!
با چه بزرگ است آنچه می بینم از خلقت تو و چه خرد است بزرگی آن در کنار قدرت
تو.³⁸

و یا حاوی مضمون این سخن :
«ان من حق من عظم جلال الله في نفسه... عن يصغر... كل ما سواه. کسی که
جلال خدا در دیده جان او بزرگ آید و منزلتش در دل او سترگ سزاست که بخاطر این
بزرگی هر چه جز خداست نزد او خرد نماید»³⁹ و نیز:

نانشان حق نیارد نویسهار خاک سرها را نکرده آشکار
آن جوادی که جمادی را بسداد این خبرها وین امانت وین سداد

عاقلان را کرده قهر او ضریر	مر جمادی را کند فضلش خیر
با که گویم درجهان یک گوش نیست	جان و دل را طافت آن جوش نیست
هر کجا سنگی بد ازوی بشم گشت	هر کجا گوشی بد ازوی چشم گشت
معجزه بخش است چه بودسیمیا	کیمیا سازست چه بود کیمیا
کاین دلیل هستی و هستی خطاست ⁴⁰	این ثنا گفتن ز من ترک ثناست

ایات دوّم و سوم جو دو فضل خدا را متذکر می شود و مولا در این خصوص

فرموده:

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَفِرُّهُ الْمَنَعُ وَالْجُمُودُ ... سِياسِ خَدَائِي رَا كِه نَابَخْشِيدِن وَيَخَل
 وَرَزِيدِن بَر مَالِ او نِيْفَزَايِد وَ دَهْشِ وَيَخْشِشِ او رَا مَسْتَمِنْد نَمَايِد . چِه هِر بَخْشِنْدِه اِي جِزِ او
 - چون بخشد- مال خود را کاهش دهد.»⁴¹

یا متوجه این کلام حضرت علی علیه السلام است:

« الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي عَلَا بِحَوْلِهِ ... سِياسِ خَدَائِي رَا كِه بَرْتَرِ اسْت بِه قَدْرَتِ وَنَزْدِيكِ
 اسْت از جِهت عطا و نَعْمَت.»⁴²

اما درباره اخلاص و فقط رضای خدا را در نظر داشتن و تخم عمل برای او کاشتن ،

مولانا سخن بسیار گفته که اندکی از آن ، ارائه می شود.

زاری از ما نی تو زاری می کنی	ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی
ما چو کوهیم و صدا در ما زتست	ما چو نائیم و نوادر ما زتوست
بردو مات ما زتست ای خوش صفات	ما چو شطرنجیم اندر بردو مات

ما که باشیم ای تو ما را جان جان
 ما عدمهائیم هستی های ما
 ماهمه شیران ولی شیر علم
 حمله شان پیدا و ناپیدا است باد
 باد ما و بود ما از داد تست
 لذت هستی نمودی نیست را
 لذت انعام خود را وامگیر
 وریگیری کیت جست و جو کند
 منگر اندر ما مکن در ما نظر
 ما نبودیم و تقاضا مان نبود
 نقش باشد پیش نقاش قلم
 پیش قدرت جمله خلق بارگه
 گاه نقش دیو و گه آدم کند
 دست نی تا دست جنباند بدفع
 تو زفران باز خوان تفسیر بیت
 گریبانیم تیر آن نی زماست

و نیز:

مقبلان برداشته دامانها

حق فشانده نور را بر جانها

⁴³ ما کمان و تیر اندازش خداست

و آن نثار نور او رایافته
 هر کرا دامان عشقی نابده
 جزوها را رویها سوی کل است
 آنچه از دریا به دریا می رود
 روی از غیر خدا برنافته
 زان نثار نور بی بهره شده
 ببلان را عشق بازی با گلست
 از همانجا کامد آنجا می رود⁴⁴

واز زبان پیر چنگی که آخرین بار برای او زخمه به چنگ می زند:

گفت عمرو مهلم دادی بسی
 نیست کسب امروز مهمان توام
 چنگ را برداشت و شد الله جو
 گفت خواهم از حق ابریشم بها
 لطفها کردی خدایا با خسی
 چنگ بهر تو زرم آن توام
 سوی گورستان بثر آه گو
 کونیکویی پذیرد قلبها⁴⁵

وحسب حال و تأثیر مقال امام را این چنین توصیف می کند و صفی که از تحرّی

رسته و آستین در دامن حق بسته است:

گفت من تیغ از بی حق می زرم
 شیر حقم نیستم شیر هوا
 مارمیت اذ رمیتم در حراب
 رخت خود را من زره برداشتم
 سایه ام کد خدا ام آفتاب
 جز بیاد او نجنبد میل من
 چون در آمد علتی اندر غزا
 بنده حقم نه مأمور تنم
 فعل من بر دین من باشد گوا
 من چو تیغم و آن زنده آفتاب
 غیر حق را من عدم انگاشتم
 حاجبم من نیستم او راحجاب
 نیست جز عشق احد سرخیل من
 تیغ را دیدم نهان کردن سزا

تا احب لله آید نام من
تا که اعطاء الله آید جود من
بخل من لله عطا الله و بس
و آنج لله می کنم تقلید نیست
زاجتهاد و از تحری رسته ام
گرهمی برم همی بینم مطار
و:

گفت ما زاغیم همچون زاغ نی
مست صباغیم مست باغ نی⁴⁷
و:

نه سما بینی نه اختر نه وجود
جز خدای واحد و حی و دود⁴⁸
هر چه کاری از برای او بکار
چون اسیر دوستی ای دوستدار⁴⁹
و:

در بلا هم می چشم لذات او
مات اویم مات اویم مسات او
چون رهاند خویشتن را ای سره
هیچ کس درشش جهت از شش دره
جزو شش از کل شش چون وارهد
خاصه که بی چون مرو را گز نهد
هر که درشش او درون آتش است
اوش برهاند که خلاق شش است
خوداگر کفرست و گر ایمان او
دست باف حضرتست و آن او⁵⁰
و:

من نخواهم در دو عالم بنگریست

تا نبینم این دو مجلس آن کیست⁵¹

و:

آنکه بیند او مسبب راعیان

کی نهد دل برسیبهای جهان⁵²

و:

هست ایمان از برای خواست او

نی برای جنت و اشجار و جو

ترک کفرش هم برای حق بود

نی زبیم آنک در آتش رود⁵³

و:

هر نییی گفت با قوم از صفا

من نخواهم مزد پیغام از شما

من دلیلم حق شما را مشتری

داد حق دلایم هر دو سری

چیست مزد کار من دیدار یار

گرچه خود بویکر بخشد چهل هزار⁵⁴

و:

من خلیل و قتم و او جبرئیل

من نخواهم در بلا او را دلیل

او ادب ناموخت از جبریل راد

که بهرسید از خلیل حق مراد

که مرادت هست تا یاری کنم

ورنه بگریزم سبکباری کنم

گفت ابراهیم نی رو از میان

واسطه زحمت بود بعد العیان⁵⁵

همه این ابیات که به عنوان نمونه ذکر شده و بسیاری از ابیات مشابه دیگر که به

دلیل احتراز از اطاله کلام درج نشد. متوجه بسیاری از بیانات مولای متقیان علی بن ابیطالب

علیه السلام است که مواردی از آن عرضه می شود:

الف) « قَدْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِي أَرْفَعِ الْأُمُورِ مِنْ إِصْدَارِ كُلِّ وَارِدٍ عَلَيْهِ وَ تَصْيِيرِ كُلِّ فِرْعٍ إِلَى أَصْلِهِ . خود را در فرمان خدا گذاشت و برگزاردن وظیفه ها همت گماشت ، چنانکه هر مشکلی که پیش آید باز نماند. »⁵⁶

ب) « أَنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَغْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ التَّجَارِ . وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ رَهْبَةً فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْعَبِيدِ وَإِنْ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ شُكْرًا فَتِلْكَ عِبَادَةُ الْأَحْرَارِ »⁵⁷
 که ترجمه اش قبلاً گذشت.

ج) « وَقَالَ قَدْ سِئِلَ عَنْ مَعْنَى قَوْلِهِمْ . لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ: إِنَّا لَا نَمْلِكُ مَعَ اللَّهِ شَيْئًا . از معنی لا حول ولا قوه الا بالله از او پرسیدند فرمود: با وجود خدا مارا بر چیزی اختیار نماند. »⁵⁸

نویسنده مصباح الهدایه در اثر گرانقدر خود از جمله در صفحات: ۱۰۰، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۵، ۳۱۷، ۳۷۴، ۳۷۸، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۱، ۴۱۷ و ۴۳۰. در خصوص اخلاص نکته ها بیان نموده.

از مواردی که در کتاب مصباح الهدایه درباره اخلاص «منظر شدن وجه خدا» آمده

نیز مواردی ذکر می شود:

« واما عباد آن طایفه اند که پیوسته بروظایف عبادت وفتون نوافل مواظبت نمایند از برای نیل ثواب اخروی واین وصف درصوفی موجود بود ولکن ومیرا از شوائب علل واغراض چه ایشان حق را برای حق پرستند نه برای ثواب اخروی. »⁵⁹

ونیز:

« و صوفی بمشاهده جمال ازلی و محبت ذات لم یزلی از هر دو کون محجوب همچنانکه از دنیا صرف رغبت کرده باشد از آخرت نیز رغبتش مصروف بود.»⁶⁰

و:

« مراد از تجرید ترک اعراض دنیوی است ظاهراً و نفسی اعواض اخروی و دنیوی باطناً و تفضیل این جمله آن است که مجرد حقیقی آن کس بود که بر تجرد از دنیا طالب عوضی نباشد بلکه باعث بر آن تقرب حضرت الهی بود فحسب و هر که بظاهر عرض دنیا را بگذارد و بیاطن بر آن عوضی را در عاجل یا آجل طمع دارد بحقیقت از آن مجرد نگشته باشد و در معرض معاوضه و متاخره بود و همچنین در جمیع طاعات نظر او بر ادای حق و ربوبیت بود بصرف عبودیت نه بر عوضی و غرضی دیگر.»⁶¹

وهم:

« وَدَعَا رَسُولُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ حُبَّكَ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَسَمْعِي وَبَصَرِي وَأَهْلِي وَمَالِي وَمِنَ الْمَاءِ الْبَارِدِ إِشَارَتِ بَدِينِ حَالِ اسْتِوَعِينِ جَامِ از غایت صفا و لطافت در رنگ این شراب چنان محو شود که تمییز نماند و صورت وحدت پدید آید:

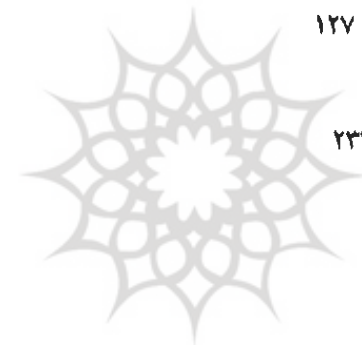
رَقٌّ الزُّجَاجِ وَرَقَّتِ الْخَمْرُ
فَقَاتَمَا قَدَحًا وَلَا خَمْرُ
فَكَاتَمَا خَمْرٌ وَلَا قَدَحٌ
وَكَاَتَمَا قَدَحٌ وَلَا خَمْرُ⁶²

همه موارد یاد شده شرح و بسط سخن مولای موحدان است که فرمود:

« مردمی خدا را به امید بخشش پرستیدند، این پرستش بازرگانان است و گروهی او را از روی ترس عبادت کردند و این عبادت بردگان است و گروهی وی را برای سپاس پرستیدند و این پرستش آزادگان است.»⁶³

پی نوشتها

- ۱- لغت نامه
- ۲- قرآن مجید با تفسیر و ترجمه مهدی الهی قمشه ای: ۱۶۲/۶
- ۳- نهج الفصاحه ، ابوالقاسم پاینده: ش ۱۵۹۵ . ص ۳۳۳
- ۴- کشف المحجوب : ص ۲۴
- ۵- همان : ص ۶۱
- ۶- کشف المحجوب : ص ۹۰-۹۲
- ۷- همان ماخذ : ص ۱۰۴
- ۸- همان ماخذ : صص ۱۲۶ ، ۱۲۷
- ۹- همان ماخذ : ص ۱۹۸
- ۱۰- کلمات فصار : شماره ۲۳۷
- ۱۱- خطبه ۱۹۵: ص ۲۲۹
- ۱۲- تذکره الاولیا : ص ۶۳۰
- ۱۳- خطبه ۱ : ص ۳
- ۱۴- خطبه ۴۹ : ص ۴۳
- ۱۵- خطبه ۸۵ : ص ۶۶
- ۱۶- همان ماخذ : ص ۶۵۴
- ۱۷- همان ماخذ : ص ۶۵۶
- ۱۸- خطبه ۱۹۳ : ص ۲۲۵
- ۱۹- خطبه ۲۱۶ : ص ۲۴۹
- ۲۰- همان ماخذ : ص ۴۰۰
- ۲۱- تذکره الاولیا : ص ۸۰
- ۲۲- همان ماخذ : ص ۶۱۷
- ۲۳- همان ماخذ : ص ۴۵۷



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

- ۲۴- همان ماخذ: ص ۵۶۶
- ۲۵- همان ماخذ: ص ۵۸۸
- ۲۶- همان ماخذ: ص ۶۲۰
- ۲۷- تذکره الاولیا: ص ۶۴۲
- ۲۸- همان ماخذ: ص ۶۴۷
- ۲۹- همان ماخذ: ص ۶۵
- ۳۰- همان ماخذ: ص ۱۷۰
- ۳۱- کلیات سعدی: بوستان: ص ۲۷۹
- ۳۲- همان: ص ۲۸۸
- ۳۳- همان: ص ۲۸۹
- ۳۴- همان ماخذ: ص ۲۹۰
- ۳۵- خطبه ۹۱: ص ۷۹
- ۳۶- همان
- ۳۷- مثنوی، مولانا جلال الدین محمد بلخی، مصحح نیکلسن: دفتر اول. ص ۱۳
- ۳۸- خطبه ۱۰۹: ص ۱۰۳
- ۳۹- خطبه ۲۱۶: ص ۲۴۹
- ۴۰- مثنوی: دفتر اول. ص ۳۴
- ۴۱- خطبه ۹۱: ص ۷۴
- ۴۲- خطبه ۸۳: ص ۶۰
- ۴۳- مثنوی: دفتر چهارم. ص ۶۳۹
- ۴۴- همان، دفتر اول: ص ۴۴
- ۴۵- همان: ص ۹۸
- ۴۶- همان: ص ۱۶۸ و ۱۶۹
- ۴۷- همان: ص ۱۷۵

۴۸- همان : دفتر دوم . ص ۳۲۲

۴۹- همان: ص ۲۲۳

۵۰- همان : ص ۲۸۵

۵۱- همان : ص ۳۰۲

۵۲- همان: ص ۳۳۱

۵۳- همان: ص ۴۱۵

۵۴- همان: ص ۲۰۴

۵۵- همان : دفتر چهارم . ص ۶۶۳

۵۶- خطبه ۸۷ : ص ۶۹

۵۷- کلمات قصار: شماره ۲۳۷ . ص ۴۰۰

۵۸- همان: شماره ۴۰۴ . ص ۴۳۳ و ۴۳۴

۵۹- مصباح الهدایه : ص ۱۱۹

۶۰- همان: ص ۱۱۶

۶۱- همان: ص ۱۴۳

۶۲- همان: ص ۴۰۵

۶۳- کلمات قصار : شماره ۲۳۷ . ص ۴۰۰

شوریه گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- الهی قمشاهی، محیی‌الدین مهدی، خلاصه التفاسیر و ترجمه قرآن کریم، انتشارات ایران، تهران، ۱۳۵۴.
- ۲- بلخی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، مصحح رینولد نیکلسن، انتشارات علمی نشر قلم، چاپ هفتم، تهران ۱۳۷۴.
- ۳- پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، سازمان چاپ و انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۶۶.
- ۴- دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، انتشارات موسسه لغت نامه دهخدا، چاپ دوازدهم، تهران، ۱۳۷۷.
- ۵- سعدی، مصحح‌الدین، کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳۶۶.
- ۶- سید رضی، ابوالحسن محمد بن‌الحسین، نهج البلاغه، مترجم سید جعفر شهیدی، انتشارات علمی فرهنگی، چاپ بیستم، تهران، ۱۳۸۰.
- ۷- عطار، فریدالدین، تذکره الاولیا، مصحح محمد استعلامی، انتشارات زوار، چاپ یازدهم، تهران، ۱۳۷۹.
- ۸- کاشانی، عز‌الدین محمود، مصباح الهدایه و مفاتیح الکفایه، مصحح جلال‌الدین همایی، موسسه نشر هما، چاپ چهارم، تهران، ۱۳۸۲.
- ۹- مجزیری، ابوالحسن علی بن عثمان، کشف‌المحجوب، مصحح ژوکوفسکی، چاپ کتابخانه طهوری، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۳.